



عالمان غربی امروز بیش از عوامان شرقی گرفتار خرافاتند/ ادیان الهی بعد از رشد فلسفه ظهور کردند

آیت الله جوادی آملی با بیان اینکه صاحب‌نظران غربی امروز بیش از عوامان شرقی دیروز و امروز گرفتار خرافاتند...

آیت الله جوادی آملی با بیان اینکه صاحب‌نظران غربی امروز بیش از عوامان شرقی دیروز و امروز گرفتار خرافاتند، گفت: اینها در مسائل نظری و در علوم تجربی پیشرفتهایی کردند یعنی آنجا که حس؛ خواه حس مسلح، خواه غیرمسلح مؤثر است بنام علوم تجربی ترقیات فراوانی کرده‌اند اما در مورد جهان غیب که حس مسلح و غیرمسلح سودی ندارد، نه توان نفی دارند، نه توان اثبات.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله جوادی آملی در بخشی از تفسیر آیه 171 سوره بقره وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بر لزوم تحقیق و پژوهش در امور نظری و عملی تأکید کرد و گفت: آنچه که مربوط به بحثهای گذشته است و زمینه مباحث آینده است این است که انسان هم در امور نظری اهل تحقیق باشد و هم در امور عملی؛ منتها تحقیق هر چیزی به نسبت همان چیز است. در امور نظری باید به استدلال معتقد باشد، این برهان هم یا عقلی است یا نقلی، نقل یعنی سخن معصوم (سلام الله علیه) مثل حدّ وسط برهان عقلی می‌تواند جزء قیاس قرار بگیرد و در مسائل نقلی هم اگر مجتهد و صاحب‌نظر نبود باید در تقلید، محقق باشد. لذا در تعبیرات گوناگون این مضمون آمده است که اگر کسی دینش را از کتاب و سنت بگیرد دینش محفوظ است و اگر دینش را از ذهن افراد بگیرد، افراد دیگری او را از دین خارج می‌کنند: «من أخذ دینه من أفواه الرجال أزالته الرجال» این مضمون و تعبیر در روایات هست که اگر کسی در اصل دین مقلد بود و دینش را از ذهن زید و عمرو گرفت به وسیله قلم بکر و خالد هم از دین خارج می‌شود. لذا اصل دین را باید به برهان عقلی و وحی آسمانی دریافت کرد و فروغ دین را هم به وسیله صاحب‌نظران. اگر دینش را به وسیله دیگران بگیرد گروهی هم او را از دین خارج می‌کنند.

راز تمثیل کافر به بهیمه

وی افزود: لذا فرمود مثل کفار که مقلد کورند مثل مثل بهایمی است که از راهنماییهای راعی و شبانشان استفاده نمی‌کنند؛ منتها اگر بهایم سخنان راعی و شبان را نمی‌فهمند ولی آن صوت و دعای او را می‌شنوند و با همین علامتها احیاناً از خطر می‌رهند؛ اما این علامت‌شناسی هم در کفار نیست لذا فرمود: صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. این صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ به مثابه بَلْ هُمْ أَضَلُّ است که در آیات دیگر آمده. پس در این آیه کفار را که حرف انبیا را گوش نمی‌دهند و نمی‌فهمند به بهایم تشبیه کرد؛ منتها بهایم گرچه حرف شبان را نمی‌فهمند ولی دعا و ندا را می‌فهمند و با شنیدن صوت شبان بالأخره خود را از خطر می‌رهانند یا به چراگاه می‌رسانند (و این فایده برای بهایم هست) و چون کفار این فایده را هم ندارند لذا در موارد دیگر فرمود: بَلْ هُمْ أَضَلُّ، در این مورد فرمود: صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ یعنی کفار این مقدار هم شنوا و بینا و گویا نیستند: صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، زیرا الآن آنچه که کفار به آن مبتلا هستند؛ یا خرافات در مسائل نظر است، یا خرافات در مسائل عمل.

گزاره‌گویی دانشمندان علوم تجربی در مسائل اعتقادی

صاحب تفسیر تسنیم با بیان اینکه دانشمندان علوم تجربی در مسائل نظری و اعتقادی مبتلا به خرافات‌اند، خاطرنشان کرد: برای اینکه اینها در مسائل نظری و در علوم تجربی پیشرفتهایی کردند یعنی آنجا که حس؛ خواه حس مسلح، خواه غیرمسلح مؤثر است به نام علوم تجربی ترقیات فراوانی کرده‌اند اما در مورد جهان غیب که حس مسلح و غیرمسلح سودی ندارد، این صاحب‌نظران علوم تجربی و مادی؛ نه توان نفی دارند، نه توان اثبات؛ نه می‌توان با ابزار علوم تجربی در جهان ماورای طبیعت حکم به نفی داد و نه می‌توان درباره جهان ماورای طبیعت حکم به اثبات داد، زیرا امور غیبیه با ابزار علوم حسی و تجربی درک نمی‌شود (نه نفیاً نه اثباتاً)، این عقل است که در مسائل ماورای طبیعی و امر غیبی صاحب‌نظر است و می‌تواند با نفی یا اثبات نظر بدهد و اما کسانی که با علوم تجربی کار دارند با آزمایشگاه سر و کار دارند آنها نمی‌توانند بگویند ما چون روح را ندیدیم، وحی را ندیدیم، عصمت، رسالت، نبوت و ولایت را ندیدیم و تجربه نکرده‌ایم پس وحی و رسالت نیست؛ یا خدا - معاذالله - نیست و مانند آن.

آیت الله جوادی آملی افزود: اینکه صاحبان علوم تجربی درباره جهان غیب نظر می‌دهند خودش خرافه است؛ مثل انسانی که بگوید من در تالار تشریح سالها کار کردم (کالبدشکافی کردم) زنده و مرده را تشریح کردم و روح را ندیدم، چون من روح را ندیدم پس روح نیست! برای اینکه من الآن پنجاه سال است که در آزمایشگاهها کار می‌کنم؛ هم زنده‌ها را تشریح کردم، هم مرده‌ها را کالبدشکافی کردم و تمام اعضای اینها را من شکافتم (چه زنده چه مرده) در تمام این نیم قرن که من با ابزار آزمایشگاهها با ابدان زنده و مرده در تماس بودم روح را ندیدم، عقل را ندیدم، ایمان را ندیدم، تقوا را ندیدم، معلوم می‌شود اینها وجود ندارند. خب این خرافه است، برای اینکه آن يك امر مادی نیست که تو در آزمایشگاه ببینی و اگر يك امر مادی بود که روح نبود و غیب نبود. پس اگر کسی بگوید ما چون با ابزار آزمایشگاه این معانی را نیافتیم لذا اینها وجود ندارند، این حکم خرافی است.

وی یادآور شد: پس این صاحب‌نظران علوم تجربی مبتلا به خرافات‌اند با اینکه عصر عصر ترقی علمی است. و از نظر مسائل عملی هم گرفتار تقلید کورند، می‌گویند نیاکان ما، سنن گذشته ما، آثار باستانی ما برای ما محترم است. يك وقت انسان يك نقشه را يك هنر را گرامی می‌شمارد برای اینکه يك علم تجربی است؛ يك وقت يك روشی را گرامی می‌شمارد برای اینکه نیاکان این روش را داشتند، خب این خرافه است برای اینکه آنها که این روش را داشتند یا باید با عقل تطبیق کند یا با وحی، عقل که آن را نمی‌پذیرد وحی هم که آن را امضا نمی‌کند، پس پذیرش يك سنت گذشته – که بین غربیها اگر بیش از شرقیها رایج نباشد کمتر نیست – این يك خرافه بیش نیست. آنها هستند که مبتلا به خرافات‌اند، آنها هستند که از عقل نظر و عقل عمل محروم‌اند لذا قرآن کریم درباره این گونه از افرادی که از روش الهی فاصله گرفتند تعبیر به سفاکت می‌کند: وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا

پندار خرافای درباره سیر تطور فکری بشر

این مدرس عالی حوزه به نقد نوع تقسیم بندی سیر تطور فکری بشر از دیدگاه اندیشمندان علوم تجربی پرداخت و گفت: می‌گویند، مذهب، دوره دوم از ادوار سیر بشری است. بشر چون بالطبع برای هر پدیده‌ای يك سبب قائل است (چون خودبه‌خود هیچ پدیده‌ای ظهور نمی‌کند و چون طبق طبیعی که دارد برای هر پدیده سببی معتقد است) و این سبب پدیده‌ها و اسباب خاصه پدیده‌ها را نمی‌دانست لذا به خرافات نظیر جنّ و امثال جنّ معتقد بود، پس اولین دوره‌ای که بشر گذراند برای ارضای آن فطرت، سبب‌خواهی و سبب‌طلبی، دوره و عهد خرافات، قصه، افسانه و اساطیر بود. کم‌کم در بین این اسطوره‌پرست‌ها مردانی پیدا شدند – معاذالله – از ضعف فکر دیگران سوء استفاده کردند و ادیان و مذاهب را به راه انداختند که دوره دین و مذهب بعد از دوره خرافه و عهد اسطوره، قصه و افسانه ظهور کرده است. وقتی علم ترقی کرد انسانها کامل‌تر شدند، دوره بافندگی به جای گیرندگی نشست یعنی در دوره دوم مدعیان دروغین مع‌ذلك می‌گفتند وحی بر ما نازل می‌شود (ما وحی می‌گیری) دوره سوم که دوره بافندگی فلاسفه است، فلسفه ظهور کرد و جای دین را گرفت.

وی افزود: دوره اول که عهد افسانه و قصه بود سپری شد نوبت را به مذهب و دین سپرد، دوره دوم که مذهب و دین بود سپری شد نوبت را به دوره سوم که فلسفه و بافندگی بود سپرد و فلسفه جای دین نشست، دوره چهارم که دوره پیشرفت علوم است دوره کمال نهایی انسانهاست که انسانها به وسیله پیشرفت علوم سبب بعضی پدیده‌ها را کشف کردند و می‌روند به سمتی که سبب هر پدیده‌ای را هم کشف بکنند و هرگز پدیده‌ها را با خرافات توجیه نمی‌کنند، با دین توجیه نمی‌کنند، با فلسفه توجیه نمی‌کنند که این چهارمین عهد ترقی انسان است به نام عهد علم و باید این مرحله را به کمال نهایی‌اش رساند. این سخن گروهی از جامعه‌شناسان و تاریخ جامعه‌شناسی و امثال ذلك است که این‌چنین بافته‌اند، در حالی که بسیاری از این ادیان الهی بعد از رشد فلسفه ظهور کرد؛ دین ابراهیم(ع) وقتی آمد که فلسفه هند و مصر رواج داشت، آمد و آن حرفه‌ای باطل آنها را ابطال کرد، حرفه‌ای صحیح آنها را تصحیح کرد، چیزهایی که دست عقل به آن نمی‌رسید آن را فرا راه عقلا و صاحب‌نظران قرار داد و آنچه را که در حوزه عقل بود آن را شکوفا کرد، چه اینکه خاصیت نبوت عامه این است که «و یتبیروا لهم دفائن العقول» بعدها هم که فلسفه در یونان رشد کرد دوباره دین مسیح(ع) آمد همان کاری را با فلسفه کرد که دین ابراهیم(ع) با فلسفه هند و مصر کرد و بعد از اینکه فلسفه یونان به کمال رسید و فلسفه اسکندریه رشد کرد اسلام آمد و همه اینها را فروغ بخشید؛ حرفه‌ای باطل اینها را ابطال کرد حرفه‌ای صحیح اینها را تصحیح کرد. آنچه که مقدور عقل بود فرا راه عقلا گذاشت که «و یتبیروا لهم دفائن العقول». پس اینکه پنداشته‌اند اول افسانه بود، بعد مذهب بود، بعد فلسفه بود و بعد علم، خود این دید جامعه‌شناسی خرافه‌ای بیش نیست.

ناتوانی عقل از ادراک بسیاری از امور جزئی

آیت الله جوادی آملی در ادامه با اشاره به ناتوانی عقل از ادراک بسیاری از امور جزئی، تصریح کرد: و اما در مسائل عملی انسان باید به چیزی عمل کند که یا عقل مستقیماً آن را به رسمیت بشناسد یا وحی الهی آن را تصحیح کند. عقل در بسیاری از امور جزئی راجل است، زیرا امور جزئی قابل اقامه برهان نیست، گذشته از اینکه مجهولات عقل آن قدری است که «چندان که خدا غنی است ما محتاجیم». و اگر مجهولات عقل بیشمار است و هزارها اشیای ناشناخته در عالم هست و هزارها کارهای ناشناخته در عالم هست؛ نه عقل می‌تواند درباره اشیا نظر به حلیّت و حرمت بدهد، زیرا از خبائث و طهارت آنها بی‌خبر است، نه درباره کارها می‌تواند نظر به جواز و حرمت بدهد، زیرا از سود و زیان بسیاری از این کارها بی‌اطلاع است، پس جزئیات و اعمال فرعی را نمی‌شود به عقل سپرد.

راز اعتنای اسلام به سیره، اجماع و شهرت

وی در ادامه سنت نیاکان، آثار نژادی، قومی و امثال ذلك را خرافه خواند و در توضیح این سخن گفت: زیرا اگر يك عملی را گروهی چند قرن انجام دادند دلیل بر حقانیت آن نیست. اگر در اسلام سخن از سیره مطرح است؛ سخن از اجماع مطرح است؛ سخن از شهرت مطرح است برای اینکه همه اینها طریق‌اند برای کشف قول معصوم(ع)، وگرنه سیره و شهرت و اجماع که مقصود نیستند (اینها راه‌اند نه هدف). هیچ کس به سیره بها نمی‌دهد از آن جهت که سیره سنت است، از آن جهت سیره [مورد قبول است] که طریق سنت است نه سنت، راهگشاست که انسان راه را بفهمد و همه اینها راه‌اند تا انسان آن ما أُنْزِلَ اللَّهُ را که

